

ایران شناسان

تجزیه طلبان، براندازان، امت‌گرایان و دشمنان خارجی فهمی از «ایران» ندارند



فرزاد نعمتی

خبرنگار گروه فرهنگ

امروزه کرسی‌های مختلف ایران‌شناسی در مراکز متعدد علمی در داخل و خارج از کشور فعالیت می‌کنند، با این همه باید گفت که در کنار همه تلاش‌ها برای شناخت ایران، هنوز بسیاری کسانی که «ایران» را نمی‌شناسند و فهم درستی از این موجودیت تاریخی دیرینه ندارند. این ایران‌شناسان از نظر من به چهار گروه اصلی تقسیم می‌شوند: قوم‌گرایان تجزیه‌طلب، اپوزیسیون فرصت‌طلب، امت‌گرایانی که به‌صراحت گفتند، مانظر به دولت‌معت را قبول نداریم و دشمنانی خارجی چون صدام، تئانه‌یو و ترامپ که گمان می‌کردند ایران را می‌شود در عرض یک هفته بلعید. همین بی‌اطلاعی هم البته باعث شده که بایر خی از نوسیدگان به حکومت، دست به خطاهای فاحش بزنند و میان دولت و ملت جدایی افکنند یا بخش‌هایی از اپوزیسیون چشم‌پوششند بر تجاوز خارجی و در عوض تعجیل کنند در پوشیدن ردای رهبری گذار یا فاجعه‌بارتر از آن، خصم بیگانه گمان برد به همان سه‌پولت که در بسیاری از نبردهای معمول، سرزمینی را تصرف می‌کنند و ملت‌اش را به یوغ بردگی می‌کشانند، می‌توان ایران را نیز مقهور قدرت نظامی کرد و مردم‌اش را تحقیر کرد. مرادم از این نوشته‌ها، البته حماسه‌سرایی و نادیده گرفتن واقعیت‌های روی زمین نیست، تردیدی هم نیست که ما از حمله اسکندر بدین سو، در برخی از نبردهای نظامی شکست خورده‌ایم و در ۲۰۰ سال اخیر بخش‌هایی از خاکمان را از دست داده‌ایم. اینها را نه می‌شود کتمان، نه می‌شود توجیه کرد. ضعیف بودیم و در تدوین سیاست خارجی مبتنی بر منافع ملی و فهم مناسبات و یازگیری‌های بین المللی نیز ضعیف عمل کردیم و نتیجه‌شد تجاوز، اشغال، تصرف، جدایی و مابقی قضایا که شما بهتر از من می‌دانید. با این همه و در کنار همه بی‌تنبیری‌های داخلی و دشمنی‌های خارجی، ایران همچنان نفس می‌کشد و از پا نمی‌افتد. لایذ این روزها این سخن استاد اسلامی ندوشن را اینجا و آنجا خوانده‌اید: «ایران از پای نمی‌افتد، می‌تدو چون ققنوس از خاستر خود برمی‌خیزد.» به راستی هم اینکه مملتی از پس قرن‌ها تهاجم و تحقیر و توطئه، موجودیت خود را حفظ کند و در هنگامه‌های سهمگین روزگار از پس محافظت از خود بربیذ، رازی است که بسیاری در پی کشف آن بوده‌اند. زمانی آرتور دوگوبینوی فرانسوی در عهدناصری باتشبهه ملت ایران به «سنگ خارا»، در پی فهم این دیرپایی برآمد و نوشت: «هروقت که بدین ملت می‌اندیشم، سنگ خارایی را به نظر می‌آورم که با امواج خروشان دریا در گوشه‌ای در غلیتیده و تحولات اعصار و قرون، آن را فرسوده و زوالایش را اصف کرده و در آن خلل و فرج بسیار پدید آورده اما با این همه این سنگ، سنگ خارا مانده است.» گوینو البته نگاه‌های سراسر ستایش آمیزه ایران‌پان داشت و در همان نوشته‌ها نقدهایی بنیادین به ردخلت‌های اخلاقی شایع در میان ایرانیان چون دروغ و فریب‌نیز دارد، اما بدین نکته نیز ملتفت بود که «ایرانیان خود را در کشورشان و کشور را در خودشان دوست دارند»، بنابراین اگر چه «با بی‌اعتنایی به امدوشد حکومت‌های گوناگون نظری‌کنندی، آن که علاقه‌ای به یکی از آن حکومت‌هایی که از بالای سر آنها می‌گذرند، نشان دهند» و همین شاید باعث شود که ایرانی‌ها «مرمائی عاری از حس وطن‌پرستی سیاسی» به‌نظر آیند، اما با همه این تفاسیر، کشورگشایی و تصرف ایران نیز نمی‌تواند راهی به‌دهی ببرد: «به‌عبث، می‌توان بخشی از ایران را جدا یا سرزمین آن را تقسیم کرد؛ می‌توان نام ایران را از آن گرفت»، اما «ایران، ایران خواهد ماند و نخواهد مُرد.» گوینودر همین زمینه به این اشاره می‌کند که: «گذشته ملت حتی برای عوام نیز از جالب‌ترین موضوعات گفت‌گوست» و مثالی می‌زند از تجربه‌ای چهارماهه در بیابانی در بیست‌فرسخی تهران که در آن، جماعت حاضر در اردوگاه، ه‌رشب به کتابخوانی و بحث درباره حوادث ایران باستان اشتغال داشته‌اند. او از این مشاهده نتیجه می‌گیرد: «اشکارا است که قومی که تا این اندازه به گذشته بها دهد، از اصلی حیات‌بخش و نیرویی بزرگ‌برخوردار است.» این سخنان گوینو را که می‌خوانیم، بهتر متوجه‌می‌شویم که چرا و چگونه حمله اسرائیل به ایران، آن هم در دورانی که نارضایتی ملت از وضعیت جاری مملکت روزافزون بود، انطور که مدنظر نتانه‌یو و ترامپ بود، با استقبال اکثریت مردم مواجه نشد؟ شاید آنها تصور می‌کردند مردمی که روزانه در فضای مجازی به حکومت اعتراض می‌کنند، فرش قرمز برای آنهاپهن می‌کنندو متجاوز را ناجی صدا خواهند زد. این خیالات خام اما باطل از آب درآمد، چون فهم درستی از ایران نزد کارگردانان این تجاوز وجود نداشت. تاسف‌بارتر این که، رسانه‌های فارسی‌زبان هم‌مسو با این دول نیز اعتنایی به چنین نکاتی ندارند و گمان می‌کنند که با الهای ترس و تحریک مردم به‌شورش، می‌توانند به موفقیت برسند. گاه نیز عاجزند از فهم این واقعیت ساده در ایران که فردی می‌تواند حتی مخالف جمهوری اسلامی و حتی سیاست خارجی حکومت در قبال اسرائیل باشد اما وقتی پای تمامیت ارضی ایران در میان بیاید، دفع دشمن را بر برکناری حکومت تقدم بخشد و گره‌خوردن این را به آن، نادرست بدانند. بدین ترتیب شاید بد نباشد به این ایران‌شناسان، همانی را گفت که مولاناسرده: توطن شناس ای خواه‌نخست.

۲۴ ساعت

24 HOURS

hammihanmedia@gmail.com

@Hammihanonline

• تلفن روابط عمومی: ۰۸۸۷۴۹۳۰۰ • تحریریه: ۰۸۸۷۳۰۲۹۱ • آگهی‌ها: ۰۸۸۷۳۵۲۰۷ • نشانی: خیابان شهید بهشتی، خیابان پاکستان، کوچه دوازدهم، پلاک ۱۸ • لیتوگرافی و چاپ: هم‌میهن • تلفن چاپخانه: ۰۲۱۴۶۸۲۱۱۱۴ • توزیع: نشر گستر امروز نوین • تلفن: ۰۲۱۰۶۱۹۳۳۰۰۰



عکس: ایسنا

گذر از توفان

مواجهه شخصی با آوارگی در دل جنگ

به زندگی ترجیح دادم. ترجیح دادم ناشام تا این چنین درگیر حسبی ناخواسته میان هزاران ماشین روی زمین و صدها نور قرمز و زرد در آسمان با صدای انفجار. در همان لحظات پسر دستم را محکم فشار داد و گفت: «مامان کی می‌رسیم؟ دیگر خیلی می‌ترسم»، چشمان میشی‌اش در نور آسمان و ماشین‌ها مثل یک سیلی محکم بود. من در قبال او و پدرم که رانندگی می‌کرد، مسئول بودم. صدای آهنگ را در پخش ماشین بلند کردم و گفتم: «ترافیک زیاده. اما می‌رسیم».

مسیر تهران تا شه‌میرزاد، حدوداً ۲۵۰ کیلومتر است. مسیری که در یک روز عادی می‌شود آن را در سه‌ساعت طی کرد. اما در آن شب هولناک ما ۸۰ کیلومتر اول را در هشت‌ساعت طی کردیم و بنزین ماشین، دیگر یاری نمی‌کرد. دو ساعت از هم در صف بنزین بین‌راهی گذران‌دیم. مردم همه وحشت‌زده بودند و گیج. خورشید داشت طلوع می‌کرد که ترافیک کمی سبک شد و بالاخره بعد از ۱۴ ساعت در جاده بودن، به مقصد رسیدیم. شهری کوچک در دل کوه که امن بود، اما خانه نبود.

▼ حسرت خانه را کشیدن

آن شهر یک‌هفته مامن ما شد. چندان آشنایی با آن نداشتیم. در ویلای یکی از اقوام پناه گرفته بودیم. صبح تا عصر در خانه می‌نشستیم و خبرها را رصد می‌کردیم. روزی که اسرائیل اطلاعیه داد منطقه سه را تخلیه کنید، منتظر خبر نابودی خانه بودیم. عکس‌ها و خبرهای دوستان‌مان می‌رسید. دوستی که در راه مانده بود، دوستی که چند نفر از خانواده‌اش در انفجار شهید شده بودند، دوستی که به رشت پناه برده بود و شب پدرش در خواب سکنه کرده بود، خانه دوستی که خراب شده بود. ... و.

ویلا، سرسبز بود و مردم شهر مهربان و همدل، اما مانند مسخ‌شده‌ها بودیم. انگار سرسبزی به چشم‌مان نمی‌آمد. مدام کانال‌های خبری را بالا و پایین می‌کردیم و بعد از روز سوم، کم‌کم نگرانی برای خانه و زندگی‌مان در تهران سراغ‌مان آمد. اصلاً آنقدر لباس و وسیله برداشته بودیم که بخواهیم بیشتر از اینها بمانیم. در گیر و دار بازگشتن و ماندن بودیم که اینترنت‌ها قطع شد. خبرها دیر می‌رسید، تماس‌های تلفنی برقرار نمی‌شد و دیگر نه جایی سبز بود و نه هوا خنک. آن ویلا و بیلاقی شده بود زندانی وسیع. هیچ‌کس شب‌ها نمی‌خوابید. از شب چهارم قرض خواب به هم تعارف می‌کردیم و صبح‌ها طولانی راه می‌رفتیم تا فکر دست از سرمان بردارد. در این میان کارکردن از راه‌دور و عذاب وجدان از حضور دوستان و همکارانم در تهران، مثل خوره روح‌مان می‌خورد. پسر، شب‌ها دلنگی می‌کرد برای اتاق‌اش و دوستان‌اش و من بعد از آرام کردن او، چشمانم را که می‌بستم فقط ویرانه‌ای از شهر را تصور می‌کردم که در آن می‌دوم و به جایی نمی‌رسم.

▼ بازگشت به خانه

روزها از پی هم می‌گذشت و شب‌ها سخت‌تر از روزها در گذر بود تا به شب سه‌شنبه سوم تیرماه رسیدیم. تهران زیر بمباران بود و ما خسته و کلافه از دور ماندن. مدام نقشه را نگاه می‌کردم و به فاصله‌ام تا خانه خیره می‌شدم. فاصله‌ای که انگار بعدمکئی‌اش نسبت به‌بعدزمانی آن اهمیت کمتری داشت. انگار سال‌ها بود از خانه و شهرم دور مانده بودم و ترس از اینکه دیگر نمی‌توانم آن را آنطور که بود ببینم، تمامی نداشت. ساعت از چهار صبح گذشته بود که آتش‌پس اعلام شد و دیگر جای درنگی نبود برای بازگشت. به خانه که رسیدم انگار از مهاجرتی چندین‌ساله برگشته‌باشم، دیوارهای خانه را هم بغل کردم. جسمی سالم را به خانه رسانده بودم اما این روح که روزها را در آوارگی طی کرد، دیگر آن روح و روانی نیست که پیش از این داشتم. بارها در روزهایی که در آن شهر کوچک به درختان باغ خیره شده بودم و به صدای پرندگان گوش می‌دادم از خود پرسیدم، این روزها که می‌گذرد از عمر و جوانی ماست که دارد مقابل چشمان‌مان با ناباوری تمام می‌شود؟ بارها تلاش کردم به خودم امید بدهم که عبور خواهیم کرد. اما چیزی مدام مانند پتک بر سرم می‌خورد، من یک آواره جنگی بودم و هیچ آمیدی این عنوان سنگین را سبک نمی‌کرد. هیچ آمیدی، نرفتی که از جنگی تحمیلی از سوسی‌یک رژیم بی‌رحم بر زندگی‌من و کشورم وارد کرده بود را کم‌رنج نمی‌کرد. اما باهم سعی کردم با همان امیدهای نصفه‌ونیمه و روحی خسته، خودم را به خانه برسانم و دوباره از نو شروع کنم.

• صاحب‌امتیاز و مدیرمسئول: غلامحسین گریباسچی

• مشاوران: عباس عبدی و احمد زیدآبادی

• سردبیر: محمدجواد روح • معاون سردبیر: مهرداد خدیر • دبیر آنلاین: شبنم رحمتی • دبیران گروه‌ها: فرزانه طهرانی (اقتصاد) • آرمین منتظری (دیپلماسی و بین‌الملل) • علی ورامینی (رسانه و فرهنگ) • سمیه متقی (سیاست) • الناز محمدی (جامعه) • آرش خاموشی (عکس) • مدیراداری و آگهی‌ها: شاهرخ حیدری

• مدیر هنری: مهدی قربانی تبار

• هادی حیدری (طرح و کاریکاتور) • حروفچینی و ویراستاری: شهرام هادی

چهره

شهادت دانشمند هسته‌ای ایران

رژیم صهیونیستی هیچ‌وقت از اصل و ذات خود دور نمی‌شود. ریختن خون بی‌گناهان و آنهایی را که کمر همت برای آبادانی و سرافرازی کشورشان می‌بندد. ده‌ها سال است کارش همین است که فرزندان نخبه هسته‌ای این خاک را با بهانه‌های واهی شهید می‌کند. در آخرین این جنایت‌ها، جنگنده‌های رژیم صهیونیستی برای تکمیل اعمال ددمشانه خود در ترور دانشمندان هسته‌ای ایران، دکتر محمدرضا صدیقی صابر را به شهادت رساندند. رژیم صهیونیستی اسرائیل در حمله ۲۳ خردادماه به منزل زنده‌یاد صدیقی صابر در تهران تلاش کرد که این دانشمند ایرانی را به شهادت برساند که در آن حادثه حمیدرضا صدیقی صابر، فرزند ۱۷ ساله ایشان به شهادت رسید. مزدوران رژیم جعلی اسرائیل که از حضور دکتر صدیقی صابر در منزل پدر همسر خود در آستانه اشرفیه مطلع شدند، ساعت یک و ۱۰ دقیقه بامداد دیروز، با یک فروند جنگنده به این منزل مسکونی حمله کردند و با شلیک سه پرتابه، باعث ویرانی کامل این منزل و شهادت دکتر صدیقی صابر و تعدادی از ساکنان آن خانه شدند.



کتابخانه

جنگ؛ انحراف جامعه انسانی

«تبصره ۲۲» رمانی نوشته جوزف هلر، نویسنده آمریکایی و در ژانر کمدی سیاه است. این رمان ماجراهای کاپیتان جان یوساریان، خلبان ۲۸ ساله را در یک پایگاه آمریکایی در جزیره‌ای در مدیترانه و در زمان جنگ جهانی دوم روایت می‌کند. هلر با طنزی گزنده به پوچی جنگ و قانون عجیب «تبصره ۲۲» می‌پردازد؛ قانونی که معافیت از مأموریت‌های مرگبار را غیرممکن می‌کند: سرباز دیوانه از پرواز معاف است، اما از آن سو ثبت در خواست معافیت نشانه‌ای از عقلانیت و رد دیوانگی محسوب می‌شود، بنابراین معافیتی در کار نیست. یوساریان

در این رمان بیش از اینکه از دشمنان خارجی هراس داشته باشد، از فرماندهان خود که مأموریت‌هایش را افزایش می‌دهند، می‌ترسد. هلر رمان تبصره ۲۲ را از تجربیات خود به‌عنوان خلبان در جنگ الهام گرفته و در این اثر انحرافات جوامع بشری را به تمسخر می‌کشد. این رمان، که اصطلاح تبصره ۲۲ را به زبان انگلیسی افزود، موقعیتی بی‌راه‌حل را به تصویر می‌کشد و با نقد جنگ، جایگاه ویژه‌ای در ادبیات جهان یافته است.



تبصره ۲۲

نویسنده:

جوزف هلر

نشر: چشمه

تاریخ

نخستین کنگره نویسندگان ایران

چهارم تیرماه ۱۳۲۵، نخستین کنگره نویسندگان ایران به دعوت انجمن روابط فرهنگی ایران و شوروی و با شرکت ۷۸ نفر از نویسندگان، شاعران و پژوهشگران ایرانی برگزار شد. ریاست این کنگره را محمدتقی بهار برعهده داشت و افرادی چون صادق هدایت، علی اکبر دهخدا، نیما یوشیج، فاطمه سیاح، جلال آل احمد، صادق چوبک، مه‌آذین، احسان طبری، علی‌اصغر حکمت، شهریار، بزرگ علوی، پرویز ناتل خانلری و... در این کنگره شرکت کردند. کنگره تا ۱۲ تیرماه به طول کشید و آن را میتوان از مهمترین رویدادهای فرهنگی و هنری ایران معاصر دانست. در این شکل برای نخستین بار نویسندگان و شاعران ایران با دیدگاه‌های گوناگون و حتی مخالف، به گفت‌وگو نشستند. در هیئت‌رئیسه کنگره، هم نوگرایانی چون هدایت و نیما شرکت داشتند، هم کهن‌اندیشانی مثل حکمت و فروزانفر. در پایان قطعه‌نامه‌ای به تصویب اعضای نخستین کنگره نویسندگان ایران رسید که در آن ضمن ادعای به وجود احساسات عالیه انسان دوستی و برابری ابنا‌ی بشر در ادبیات ایران، توجه نویسندگان و شاعران به آگاهی مردم راستایش کرده و بدان‌ها پیشنهاد می‌داد طرفداری از حق و عدالت و مخالفت باستمگری و رشتی را پیروی کنند.

الله و انالیه راجعون

جناب آقای مجیدبرزگر

دردگذشت مادر در این روزهای سخت رنجی مضاعف دارد.

در این غم با شما شریکیم. روحشان شاد و رنج‌تان کم.

احمد زیدآبادی، شاهرخ حیدری، علی ورامینی و سوسن سیرجانی